

بحران مالی ۱۹۹۷ شرق آسیا: تطرف دو الگوی اقتصادی سرمایه‌داری

دکتر نوذر شیبعی

چکیده

این مقاله به این سؤال پاسخ می‌دهد که چرا در سال ۱۹۹۷ میلادی، بحرانی به نام «بحران مالی آسیا» اتفاق افتاد. پاسخ به این سؤال می‌تواند در نتیجه مطالعات مختلفی که درباره آن صورت می‌گیرد، نه تنها متنوع بلکه نو و تازه باشد. آن گونه که با بررسی ادبیات موضوعی می‌توان مشاهده کرد که هنوز هم بحران مالی مذکور در کانون توجه مراکز مطالعاتی قرار دارد. در این مطلب سعی شده است هم به پاسخهای قدیمی (هشت سال پیش) اشاره‌ای شود و هم پاسخهای جدیدی درباره علل بروز بحران جستجو گردد. اما قصد نگارنده از ارائه این مطلب فقط گردآوری برخی یافته‌ها نیست. هدف اصلی و لایه دوم پیام این مطلب، بازخوانی دوباره بحران مالی آسیا همراه با افزودن تحلیلهای تازه و مهمتر از همه آنها جهت‌دهی اذهان دستگاه تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران به سمت و سویی است که در مقابل شوکهای احتمالی اقتصادی و مالی، راهکارهای منطقی بیابد.

کلید واژه‌ها: آسیای جنوب شرقی، بحران مالی، بنیاد سروس، الگوی توسعه ژاپنی، الگوی توسعه انگلوساکسون

مقدمه

از اوایل سال ۱۹۹۶ میلادی در پنج کشور آسیای جنوب شرقی یعنی تایلند، اندونزی، مالزی، سنگاپور و فیلیپین، یک بحران تراز بازرگانی آغاز شد. این بحران در اوت و سپتامبر سال ۱۹۹۷ به بحران پولی و سقوط بازار سهام در این کشورها منجر شد. بر اثر این بحران، که به کل کشورهای منطقه سرایت کرد بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار سرمایه یعنی به اندازه درآمد سالانه سه کشور سنگاپور، فیلیپین و مالزی از بین رفت که نیمی از این سرمایه‌ها به سرمایه‌گذاران خارجی متعلق بود.

نقطه آغاز بحران، شناور شدن واحد پول تایلند بود که با یورش دلان ارز همچون جورج سروس، سرمایه‌دار امریکایی - یهودی لهستانی الاصل - به بازارهای ارز و سهام تایلند و سپس مالزی، اندونزی، کره جنوبی و برخی دیگر از کشورهای آسیای جنوب شرقی آغاز شد. از آن زمان تا کنون، بحران مالی آسیا به یک مسأله مهم در تحلیلهای اقتصادی و توسعه‌ای تبدیل شده است. مباحث، حول این سؤال دور می‌زد که ریشه بحران مالی سال ۱۹۹۷ آسیا در کجا نهفته بود. پاسخهای متعددی به این پرسش داده شده است. عده‌ای آن را در چارچوب فراز و فرود اقتصادی کشورها تحلیل کرده‌اند؛ بدین معنی که روند توسعه اقتصادی آسیا، پس از یک دوره صعود، نهایتاً در سال ۱۹۹۷ متوقف شد. عده‌ای دیگر معتقدند که بحران مالی آسیا تجلی رویارویی دو دیدگاه اقتصادی بازار آزاد است: یکی نظام اقتصاد بازار آزاد مبتنی بر اندیشه انگلوساکسونی و دیگری نظام بازار توسعه‌ای کشورهای در حال رشد. براساس این نظریه فشار بیش از حد کشورهای غربی بویژه امریکا و سازمانهای جهانی زیر سلطه آن، برای آزادسازی زودرس اقتصادی در کشورهای آسیای جنوب شرقی، که لازمه رونق اقتصادی به شیوه انگلوساکسونی است، یکی از مهمترین علل بحران مالی آسیا به شمار می‌رود. عده‌ای نیز ضعف مدیریت، فساد مالی حاکم بر دولتمردان و صاحبان صنایع و

سوداگری در بازار ارز و بورس این کشورها را منشأ بحران قلمداد می‌کنند. در مجموع درباره علل بحران مالی آسیا، سه دیدگاه قابل ذکر است: دیدگاه اول که ریشه بحران را داخلی می‌داند. دیدگاه دوم که ریشه بحران را خارجی می‌داند و دیدگاه سوم که ترکیبی از دو عامل را در بروز بحران دخیل داند.

الف) رویکرد اول: رویکرد اقتصادی - سیاسی داخلی

همان‌گونه که گفته شد رویکرد اول، علت بحران را اقتصادی - سیاسی داخلی می‌داند. طرفداران این رویکرد در توضیح علل بحران مالی آسیا به چندگروه تقسیم می‌شوند. عده‌ای ریشه بحران را در ضعفهای موجود در سیستمهای مالی آسیا و همچنین آسیب‌پذیری اقتصادهای آسیایی از شوکهای اقتصادی قلمداد می‌کنند. طرفداران این دیدگاه در توضیح نظر خود به نگاهی تاریخی متوسل می‌شوند و استدلال می‌کنند که بیشتر کشورهای آسیای جنوب شرقی در محیطی با محدودیت پولی و مالی رشد کرده‌اند. از نرخهای سرمایه‌گذاری و پس‌اندازهای زیاد برخوردار بوده‌اند؛ دارای رشد اقتصادی قوی و تورم متوسط بوده‌اند و... این روند امیدارکننده با شروع نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ با افزایش شدید ارزش املاک و اموال و بخصوص افزایش قیمتهای زمین و سهام و در برخی موارد با افزایش قرض و وامهای کوتاه مدت از خارج، رشد شتابانتری به خود گرفت. پس از نیمه اول دهه ۱۹۹۰ ضربه‌های سنگینی بر اقتصاد آسیا وارد شد که مهمترین آنها عبارت بودند از کاهش ارزش پول ملی چین و ژاپن، کاهش شدید قیمت نیمه هادیها که یک صنعت پویا و فعال در منطقه محسوب می‌شود و... این ضربه‌ها درآمدهای صادراتی آسیا را شدیداً تحت تأثیر قرار داد و باعث کند شدن فعالیتهای اقتصادی و افت قیمت اموال و املاک در بعضی از کشورهای آسیای جنوب شرقی شد. در تایلند، اولین کشوری که بحران مالی آسیا در آن آغاز شد، این اتفاقات با

فشارهایی در بازار مبادلات خارجی و سقوط پول ملی تایلند یعنی «بات» همراه بود. تلاش دولت تایلند برای تثبیت پول ملی و ناکامی در این مسیر همچون جرقه‌ای، اقتصاد کشورهای آسیایی راتحت تأثیر قرار داد^(۱). در واقع دولت تایلند سعی کرد به دلیل اطمینان از ثبات پول ملی این کشور، ارزش آن را نسبت به دلار امریکا ثابت نگه دارد. از آنجاکه در آن هنگام ارزش دلار امریکا زیاد بود، این باور نزد محافل مالی شکل گرفته بود که ارزش واحدهای پولی که نسبت به دلار ثابت نگه داشته شود، افزایش خواهد یافت^(۲). «ایگن لیندن» در مجله تایمز در مطلبی با عنوان «چگونگی کشته شدن یک بیر» می‌نویسد: حادثه غیرمنتظره‌ای که اتفاق افتاد این بود که بورس بازان از جمله شعبات مالی بنیاد سروس، نگران کاهش ناگهانی ارزش بات شدند و بلافاصله بطور حریصانه درصدد معاوضه بات با دلار امریکا برآمدند که از ثبات و ارزش زیادی برخوردار بود^(۳). دولت تایلند برای کاهش تأثیرات این مسأله، چاره‌ای نداشت جز اینکه ارزش پول ملی خود را کاهش دهد تا شاید بتواند از فروش کلان آن توسط بورس بازان و دلالان ارز جلوگیری، و اعتبار آن را احیاء کند. علاوه بر این دولت قصد داشت با کاهش ارزش پول ملی، قیمت کالاهای تایلندی را برحسب دلار پایین آورد تا در بازارهای خارجی قدرت رقابت بیشتر داشته باشد و سرمایه‌گذاران جدیدی را به سوی کشور جذب کند^(۴).

اما کاهش ارزش پول ملی توانست تأثیرات منفی دیگری به همراه داشته باشد. اولین آثار این مسأله بر سیستم بانکی بود. در حالت طبیعی بانکها می‌توانند برای پاسخ‌گویی به سپرده‌گذاران خود براحتی عمل کنند. چون از پول کافی برخوردارند و سپرده‌گذاران نیز ضرورت چندانی در خروج فوری و گسترده پول خود از بانکها ندارند. اما اگر سپرده‌گذاران در وضعیت غیرطبیعی به دلیل ترس از کاهش قیمت پول و تلاش برای معاوضه آن با دلار، تصمیم بگیرند موجودیهای خود را از بانکها خارج کنند، آن‌گاه

بانکها نقدینگی کافی برای پاسخگویی به تعهداتشان نخواهند داشت و این مهم به نوبه خود به تشدید بحران می‌انجامد. از این دیدگاه وضعیتی که در تایلند اتفاق افتاد به دلیل وابستگی متقابل اقتصادی در آسیای جنوب شرقی، اقتصاد سایر کشورهای منطقه را نیز تحت تأثیر قرار داد و باعث شکل‌گیری موجی از کاهشهای پولی و افت بازار سهام، ابتدا در آسیای جنوب شرقی و سپس کل منطقه شد. در این هنگام و بویژه پس از سقوط ارزش بات، ارزش متوسط پولهای آسیایی در برابر دلار آمریکا ۳۵ تا ۸۳٪ افت پیدا کرد و بیشترین افت سهام نیز ۴۰ تا ۶۰٪ بود. اغتشاش در بانکها و ترازنامه‌های قرض‌گیرندگان به ورشکستگی بانکها و توقف جریانهای اعتباری در اقتصاد آسیا منجر شد. نتیجه این روند عبارت بود از کند شدن فعالیتهای اقتصادی در کوتاه مدت و یا حتی تعلیق آنها.

در چارچوب همین شیوه تجزیه و تحلیل، اما با نگاهی متفاوت، اقتصاددانانی مثل «پل کراگمن» در تحلیل بحران مالی آسیا، معتقدند اساساً رشد اقتصادی آسیا که در پرتو نظام سرمایه‌داری حاصل شد، رشد اصیلی نبوده و لذا صرف‌نظر از بحرانهای احتمالی داخلی، اساساً توان مقاومت در برابر شوکهای احتمالی خارجی را نداشته است؛ به عبارت دیگر این اقتصادها نمی‌توانند خود را از فشارهای احتمالی خارجی مصون نگه دارند. از جمله نشانه‌هایی که از غیراصیل بودن و به تعبیری وابسته بودن اقتصادهای آسیایی حکایت می‌کند، حجم عظیم سرمایه‌های خارجی است که در بعضی کشورها مثل کره جنوبی نزدیک به ۶۰٪ است. سایر کشورهای آسیای جنوب شرقی نیز چنین وضعیتی دارند. بنابراین، این کشورها ضمن اینکه به دلیل وابستگی متقابل اقتصادی می‌توانند درجه‌ای از تضمین اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی را به دست آورند، اگر با قدرتهای اصلی رقیب وارد جنگ تجاری و اقتصادی شوند بطور قطع بازنده خواهند بود؛ به عبارت دیگر، اقتصاد آسیا همچون حبابی می‌ماند که با کوچکترین ضربه از هم

می‌باشد. از این منظر بحران مالی آسیا قبل از اینکه خود منشأ بحران باشد، نشانه‌ای از نابسامانی و ناپایداری یک وضعیت اقتصادی بود^(۵).

علاوه بر این، عده دیگری از طرفداران این دیدگاه، معتقدند مدل توسعه اقتصادی کشورهای آسیای جنوب شرقی، این کشورها را به کارگاهی برای صادرات تبدیل کرد و موفقیت این مدل در واقع به سه بازار بزرگ جهانی یعنی ژاپن، آمریکا و اتحادیه اروپا وابسته بود. از این دیدگاه، هرگونه اختلالی در اقتصاد این سه بازار بزرگ، تعادل صادرات آسیای جنوب شرقی را نیز به هم می‌زند. به اعتقاد طرفداران این نظریه در مدل توسعه مورد بحث یعنی مدل «تولید برای صادرات» کشورهای آسیای جنوب شرقی در چنبره اختاپوسی صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) و سازمان تجارت جهانی قرار گرفتند و این نهادها هرگاه از ناحیه این کشورها احساس خطر می‌کردند با استفاده از نقطه ضعف این کشورها از جمله وامدار بودن و مقروض بودن آنها از طریق اهرم سوداگری مالی و بورس بازی و دیگر ترفندهای اقتصادی همچون محدود کردن بازارهای رقابتی، رقیب نخواستار را نابود می‌کنند^(۶).

این استدلال به نوعی با این واقعیت مورد تأیید قرار گرفته است که دوره تاریخی رشد اقتصادی چشمگیر آسیای جنوب شرقی از پیمان «پلازا» در سال ۱۹۸۵ شروع شد. در آن زمان، کم و بیش، ارزش همه ارزهای آسیایی بطور رسمی یا غیررسمی در برابر دلار آمریکا تثبیت شد. براین اساس تا زمانی که نرخ برابری دلار باین، بین سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۴ پیوسته کاهش می‌یافت، صادرات آسیای جنوب شرقی رو به فزونی بود. این وضعیت تا آنجا ادامه یافت که در نیمه نخست دهه ۱۹۹۰ رشد حجم صادرات این کشورها به ۱۸٪ در هر سال و به حدود سه برابر رشد صادرات کشورهای صنعتی رسید. نکته مهمتر اینکه صادرات آسیای جنوب شرقی از حوزه کشورهای منطقه به سوی

کشورهای توسعه یافته و نیز از کالا به صنایع با ارزشتر تغییر مسیر می‌داد. در دوره مورد بحث، بسیاری از سرمایه‌گذاران مستقیم شرکت‌های امریکایی و ژاپنی به سوی آسیای جنوب شرقی روانه شد. از سوی دیگر، افزایش شدید و بی‌رویه حجم اعتبارات داخلی در تمامی کشورهای یاد شده، پدیده‌ای فراگیر بود که از ورود حجم انبوه سرمایه به داخل، افزایش بی‌رویه قیمت داراییها بویژه داراییهای غیر منقول و رقابت بی‌پرده و فشرده بانکها و مؤسسات مالی در اعطای منابع اعتباری برای خرید آن داراییها سرچشمه می‌گرفت. در سال ۱۹۹۵، افزایش نرخ برابری دلار به این بر اثر توانمندی تدریجی اقتصاد ایالات متحده امریکا و از بین رفتن پیامدهای پیمان پلازا به گران شدن صادرات آسیای جنوب شرقی و در نتیجه بحران تجاری آن کشورها در سال ۱۹۹۶ انجامید تا جایی که رشد کشورهای مذکور در سطح ۴٪ متوقف شد. به همین ترتیب، تداوم بحرانهای تجاری در آسیای جنوب شرقی، بحران پولی ژوئیه ۱۹۹۷ را به دنبال داشت و موجهای گسترده تضعیف پولی و سقوط بازارهای سهام در ماه‌های اوت و سپتامبر ۱۹۹۷ را در پی داشت. به همین دلیل است که مالزی طرح جایگزین ساختن واحدهای پولی شرق آسیا را برای داد و ستد درون منطقه‌ای برای رهایی از وابستگی به دلار امریکا پیشنهاد کرده است. دیدگاه دیگری که در رویکرد اول قابل توجه است فساد مالی حاکم بر دولتمردان، صاحبان صنایع و سوداگران در بازار بورس و ارز است. «هنری روزمونت» در مطلبی با عنوان «اقتصاد آسیا به کجا می‌رود؟» این دیدگاه را تأیید کرده می‌نویسد: معجزه آسیایی زمانی بود که رشد اقتصادی آسیا به اشتغال، امنیت شغلی، افزایش دستمزدها، ارتقای استانداردهای زندگی و... انجامید. این معجزه عمدتاً به دلیل جریان سالم سرمایه از غرب به شرق بود. رشد اقتصادی آسیای جنوب شرقی علاوه بر اینکه خود به خود به جریان یافتن سرمایه به این منطقه کمک می‌کرد، کشورهای منطقه را تشویق کرد برای ارتقای سطح توسعه خود به گرفتن وام روی آورند.

اندکی قبل از وقوع بحران مالی آسیا، کره جنوبی ۱۰۰ میلیارد دلار، تایلند ۷۰ میلیارد دلار، اندونزی ۵۵ میلیارد دلار و مالزی ۲۲ میلیارد دلار وام گرفته بودند. مشکلی که بروز کرد این بود که به رغم استفاده خوبی که در مراحل اولیه از گرفتن این نوع وامها به عمل آمد در مراحل بعد، جریان هزینه وامها از مسیر اصلی خود منحرف، و صرف کارهای پرزرق و برق و یا طرحهای کلان غیر سود آور شد. این وضعیت باعث گردید بحران مالی آسیا شکل گیرد و کشورهای آسیایی ناچار شوند هرآنچه را از طریق وام و سرمایه گذاری خارجی به دست آورده بودند، بفروشند و بدهی خود را پرداخت کنند^(۷). تیموتی لین نیز در مقاله‌ای با عنوان «بحران مالی آسیا و آموزه‌های آن»، ریشه اصلی بحران مالی آسیا را نتیجه سیاستها و عملکردهای بد نخبگان حکومتی آنها دانسته، می‌نویسد:

«بحران مالی آسیا بیشتر نتیجه سیاستهای نادرست نخبگان حکومتی و دل‌بستگی سیاستگذاران این کشورها به طرحهای پرزرق و برق بوده است. بعضی از این طرحها عبارت است از طرح ساخت برجهای دو قلوی مالزی، طرح ایجاد فرودگاه بزرگ کوالالامپور، طرح کلان ایجاد پایتخت جدید مالزی، طرحهای بزرگ و پرهزینه ساختمانی در تایلند که استفاده از آنها در حد توان مالی مردم طبقه متوسط این کشور نیست و بی‌استفاده باقی مانده‌اند، طرح تولید خودروی ملی اندونزی به نام «تیمور» که حتی فروش آن در داخل هم با مشکل روبه‌رو شده است، طرح تولید هواپیمای ترابری در اندونزی با سرمایه دو میلیارد دلار و... در مجموع در سه کشور مالزی، تایلند و اندونزی از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶ نزدیک به ۸۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری صورت گرفته که عمدتاً صرف پروژه‌های غیر سود آور شده است»^(۸).

ب) رویکرد دوم: رویکرد اقتصادی داخلی با مؤلفه‌های تأثیرگذار خارجی
دومین رویکرد اگرچه بر عنصر اقتصادی در بروز بحران مالی آسیا تأکید دارد از دید

طرفداران این رویکرد، ریشه‌های بحران فقط به داخل کشورهای آسیایی مربوط نمی‌شده بلکه عوامل خارجی نیز در تشدید آن مؤثر است. دلالتان، بورس بازان و واسطه‌های مالی، مؤسسات اعتباری داخلی و خارجی، که در شکل قرض‌دهنده عمل می‌کردند و صندوق بین‌المللی پول سه عاملی بوده‌اند که در کنار عوامل داخلی اقتصادی در تشدید بحران مالی آسیا نقش داشته‌اند. طرفداران این دیدگاه معتقدند دلالتان و بورس بازان از طریق دلالتی‌گری و بورس بازی، مؤسسات اعتباری خارجی و داخلی از طریق پرداخت بی‌رویه وام در ابتدا و سپس خودداری از پرداخت وام در هنگامه بحران و برعکس تقاضا و اصرار برای دریافت سود بیشتر از قرض‌گیرنده‌ها و بالاخره صندوق بین‌المللی پول با تحمیل شرایط ویژه خود در تشدید بحران مالی آسیا مؤثر بوده‌اند. در ذیل، هریک از موارد ذکر شده با تفصیل بیشتری توضیح داده می‌شود:

مؤسسات اعتباری خارجی به تقاضای بنگاه‌های مالی کشورهای آسیای جنوب شرقی، قرضهای کلانی در اختیار این بنگاه‌ها قرار دادند. بخش اعظم این دیون را وامهای کوتاه مدت تشکیل می‌داد حال اینکه دارایی بنگاه‌های آسیایی ماهیتی بلند مدت داشت. به همین دلیل بعضی از تحلیلگران اقتصادی معتقدند تزریق بیش از حد وام خارجی به کشورهای آسیای جنوب شرقی آن هم خارج از ظرفیتهای اقتصادی آن کشورها و بدون پشتوانه کافی باعث بروز بحران مالی در این منطقه شد^(۹). طرفداران این دیدگاه معتقدند در تمامی کشورهای آسیای جنوب شرقی، همه ساله ده‌ها میلیارد دلار بابت استرداد بهره وامهای عمومی و خصوصی به صندوق سوداگران مالی سرازیر می‌شود؛ به عنوان مثال در سال ۱۹۹۷ فقط ژاپن حدود ۳۰۰ میلیارد دلار وام با بهره زیاد به ده کشور آسیای جنوب شرقی تزریق کرد. در طول سه دهه قبل از شکل‌گیری بحران مالی آسی، اغلب این کشورها برای تأمین رشد ۸ تا ۹ درصدی خود به وام خارجی متکی شدند. شرکتهای داخلی که به طرحهای توسعه‌ای جاه طلبانه متوسل شده

بودند با کند شدن نرخ رشد اقتصادی، دیگر به پرداخت وامهای خود قادر نبودند. این مهم فشارهای غیر قابل تحملی را بر دوش بانکهای داخلی گذاشت که به این شرکتها وام داده بودند. به موازات این مسأله، بازار بورس کشورهای آسیای جنوب شرقی نیز، که با ورود سرمایه‌های خارجی بشدت گسترش یافته بودند با شروع بحران مالی و فرار سرمایه‌گذاران خارجی و داخلی سقوط کرد و به تشدید اوضاع انجامید.

در هرحال کسانی که بحران بدهی، قرض و وام را علت بحران مالی آسیا قلمداد می‌کنند بر این باورند که سررسید وامهای کوتاه‌مدت و اجبار دولتها در بهره‌برداری بیشتر از ذخائر ارزی خود ریشه اصلی بحران بود. در این رابطه، کره جنوبی مجبور بود تا ژانویه ۱۹۹۸ حدود ۲/۱۲ میلیارد دلار از وامهای کوتاه مدت خود را، که مبلغی حدود ۱۰۰ میلیارد دلار بود، بپردازد. بدهی اندونزی در همان سال ۱۱۰ میلیارد دلار یعنی ۵۰٪ تولید ناخالص ملی آن کشور بود. بدهی تایلند یکصد میلیارد دلار و بدهی مالزی ۲۷ میلیارد دلار بود. این بدهی‌ها عمدتاً به وامهای بخش خصوصی مربوط می‌شد. ناتوانی دولت و بخش خصوصی در پرداخت اصل و فرع این وامها کشورهای آسیای جنوب شرقی را وارد دوره‌ای سخت و بحرانی کرد، به عبارت دیگر، بخش بزرگی از پولهایی که توسط بانکها و شرکتهای تجاری برای سرمایه‌گذاری در کشورهای آسیایی مورد استفاده قرار می‌گرفت از مؤسسات مالی خارجی یا مؤسسات مالی داخلی مرتبط با مؤسسات مالی خارجی استقراض شده بود. این وامها و قرضها، که در قالب دلار به بانکها و شرکتهای تجاری کشورهای آسیایی پرداخت شده بود، هنگامی که از ارزش پولهای آسیایی کاسته شد و ارزش سهام آنها افت کرد، برای بازپرداخت گرانتر شدند^(۱۰). از این رو بانکها و شرکتهای تجاری با دو واقعیت تلخ روبه‌رو بودند:

اول اینکه قادر به افزایش ارزش پول ملی نبودند تا بتوانند جوابگوی قرضهایشان باشند و دوم اینکه بازپرداخت قرضهای آنها روز به روز به تأخیر می‌افتاد و آنها ناچار

بودند مبلغ بیشتری پرداخت کنند. تب و تاب ناتوانی در پرداخت وامها و قرضها مشکلات جدیدی را برای بانکهای تایلند و دیگر کشورهای آسیایی به وجود آورد که به سمت ورشکستگی می‌رفتند. ظاهراً سه عامل می‌توانست از وخیم‌تر شدن این وضعیت، جلوگیری، و حتی به بهبود اوضاع کمک کند. اول اینکه مردم، داوطلبانه دارایی خود را همچون طلا و جواهرات به خزانه دولت برمی‌گرداندند. دوم اینکه آنها از خارج کردن پول خود از بانکها و تبدیل آن به ارزهای معتبر بین‌المللی جلوگیری می‌کردند. سوم اینکه به صندوق بین‌المللی پول برای دریافت وام متوسل می‌شدند. در مالزی، مردم شیوه اول و دوم را اتخاذ کردند و جواب مثبت گرفتند. بعضی کشورها مثل تایلند، اندونزی و کره جنوبی به صندوق بین‌المللی پول متوسل شدند و پاسخهای امیدوارکننده‌ای دریافت نکردند. همان‌گونه که می‌دانیم، صندوق بین‌المللی پول دقیقاً با هدف تثبیت نرخ ارز شکل گرفته است. اما مشکل مهمی که وجود داشت این بود که درخواست وام از صندوق بین‌المللی پول، مستلزم پذیرش شرایط صندوق از جمله آزادسازی تجاری، خصوصی سازی، حذف سوبسید و... توسط کشورهای وام‌گیرنده بود. در حالی که همه موافق بودند اجرای برخی اصلاحات برای تقویت سیستم مالی آسیا ضروری است، بسیاری از رهبران آسیایی شدیداً مخالف شرایط صندوق بین‌المللی پول بودند. آنها نگران این بودند که اصلاحات بازار آزاد، که هم الگوی توسعه غربی آن را پیشنهاد می‌کرد و هم صندوق بین‌المللی پول خواهان اجرای آن بود، قدرت آسیا را برای تعیین سیاستهای اقتصادی خویش کاهش دهد و به تشدید مشکلات اقتصادی منجر شود^(۱۱). این موضوع بویژه از آن نظر نگران‌کننده بود که رهبران آسیایی به این نتیجه رسیده بودند که به رغم معجزه‌ای که در عرصه اقتصادی به وجود آورده‌اند، دریافت قرضها و وامهای کلان، بنیاد اقتصادی آنها را لرزان می‌کند و در صورتی که آنها نتوانند به پرداخت وامهای خارجی خود اقدام کنند، می‌توانند تحت فشارهای اقتصادی

وام‌دهندگان قرار گیرند و بدین ترتیب پایه‌های اقتصادی آنها فرو ریزد.

در هر حال بیشتر تحلیلگران در شرق و جنوب شرق آسیا به این نتیجه رسیده بودند دریافت پول از صندوق بین‌المللی پول و اجرای سیاستهای صندوق در واقع به معنی ورشکستگی‌های روزافزون، تعطیل شدن تعداد بیشتری از بانکها، افزایش قیمت‌های کالای مصرفی و افزایش تعداد بیکاران خواهد بود. وقوع این حوادث می‌توانست شیرازه کشورهای آسیایی را از هم بپاشد. به همین دلیل بود که بعضی از این کشورها از جمله مالزی ترجیح دادند به جای گرفتن وام از صندوق بین‌المللی پول از صندوق ذخیره ارزی و نیز طلا و جواهرات شهروندان خود برای رفع کاستی‌ها استفاده کنند. بعضی دیگر از این کشورها که برای رفع بحران اقتصادی خود به صندوق بین‌المللی پول متوسل شدند از جمله اندونزی و کره جنوبی با مشکلات گوناگونی روبه‌رو شدند. در کره جنوبی، آثار پیروی از سیاستهای صندوق به بیکاری دو میلیون نفر انجامید و در اندونزی نیز تبعیت از سیاستهای صندوق به شورشهای اجتماعی منجر شد. نکته مشترک در همه کشورهایی که دستخوش بحران اقتصادی شده بودند این بود که آنها نقش صندوق بین‌المللی پول و امریکا را در وقوع بحران اقتصادی آسیا پررنگ می‌دیدند و به همین دلیل، همزمان با بحران اقتصادی آسیا، احساسات ضد امریکایی نیز در این کشورها تشدید شد. برخی از منتقدان ملی‌گرا در آسیا معتقد بودند که امریکا با بهره‌گیری از صندوق بین‌المللی پول و تحمیل سیاستهای صندوق بر کشورهای آسیایی در جهت تضعیف رقبای آسیایی خود استفاده می‌کند. روزنامه کره‌ای دانگ ایلبو* در یکی از شماره‌های دسامبر ۱۹۹۷ خود نوشت، بسیار نگران‌کننده است که امریکا قصد دارد برای تضعیف موقعیت اقتصادی آسیا، کشورهای این منطقه را به پیروی از سیاستهای صندوق وادار کند؛ سیاستهایی که دست کم در وضعیت فعلی، نتیجه

سودمندی برای اقتصاد آسیا ندارد. این روزنامه کره‌ای به عنوان نتیجه‌گیری بحث خود می‌نویسد: آیا سیاست امریکا در تحمیل شرایط صندوق بر کشورهای آسیایی آن هم در زمانی که آسیا نیازمند کمک صندوق بدون اجرای شرایط آن است، نوعی سوء استفاده از موقعیت بحران کشورهای آسیا برای عقب‌نگه داشتن آنها نیست؟ نکته مهم دیگری که در رویکرد دوم مورد تأکید قرار گرفته از آن به عنوان یکی از ریشه‌های بحران مالی آسیا یاد می‌شود، بحث سرمایه‌گذاری خارجی در این کشورها است.

کسانی که ریشه بحران را در سرمایه‌گذاری خارجی می‌دانند استدلال می‌کنند که ۱- افزایش رقابت در بازارهای بین‌المللی و در نتیجه کاهش روند رشد صادرات در بخشی از تولیدات کشورهای آسیای جنوب شرقی، به انباشته شدن کالاهای تولیدی در انبارها منجر گردید و رکود صادرات به نوبه خود باعث شد سرمایه‌داران به سوداگری در امور مستغلات و بازار سهام و ارز روی آورند. ۲- با افزایش دستمزدهای محلی بویژه در کره جنوبی، که هزینه‌های کارگری آن با هزینه کشورهای پیشرو در اتحادیه اروپا برابری می‌کند و با حضور قوی‌تر چین و هند به عنوان قدرتهای بزرگ آسیا و با توجه به برخوردار نبودن برخی از کشورهای آسیایی همچون تایلند از نیروی کار ماهر، تعدادی از این کشورها، دیگر برای سرمایه‌گذاری خصوصی جذابیت نداشتند، به عبارت دیگر این عوامل باعث شد جذابیت‌های کشورهایایی مثل تایلند، مالزی و اندونزی که بین سالهای ۹۶-۱۹۹۰ بالغ بر ۸۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کردند از بین برود. حتی همان میزان از سرمایه خارجی هم که اکثراً به صورت کوتاه مدت وارد این کشورها شده بود با آغاز روند اقتصادی و ورشکستگی چند شرکت بزرگ به سرعت از بازار این کشورها خارج شد؛ برای نمونه شرکت فیلیپس، مالزی را ترک کرد؛ چراکه هزینه نیروی کار در آن کشور بویژه در مقایسه با چین زیاد بود^(۱۲). خروج شرکت‌های خارجی

سرمایه‌گذار به نوبه خود باعث نابسامانی در بازار بورس و سهام آسیا شد و این به نوبه خود موجبات کاهش ارزش سهام و افزایش نرخ ارز را فراهم کرد.

در چارچوب رویکرد دوم، عده‌ای نیز بحران مالی آسیا را به مسأله جهانی شدن مرتبط می‌دانند. «شان والتون» در مقاله‌ای تحت عنوان «آسیای شرقی - ۱۹۹۷؛ اجتناب‌پذیر یا اجتناب‌ناپذیر» می‌نویسد: خروج سریع و زیاد سرمایه از آسیا علت بحران در این منطقه بود. این مسأله نیز از پدیده جهانی شدن متأثر است^(۱۳). «هندی سی، کی، لیو» نیز معتقد است جهانی شدن مالیه که باعث رشد جریانهای مالی در شکل بی‌قاعده آن شده است، علت اصلی بحران مالی آسیا بود^(۱۴). پیتر دراوگن نیز می‌گوید ورود آسیا به جهانی شدن باعث آسیب‌پذیری اقتصاد آن در مقابل بورس‌بازان و در نتیجه سقوط بازار و جریان سرمایه شد. وی در مقاله‌ای با عنوان «جهانی شدن، بحران مالی ۱۹۹۷ آسیا و تغییرات محیطی» میان بحران مالی آسیا و تغییرات محیطی در منطقه ارتباط برقرار کرده می‌نویسد: ضعف مدیریت منابع طبیعی، بهره‌برداری بی‌رویه از جنگلها، ضعف در حفاظت از منابع طبیعی، آلودگی آب و هوا، آتش‌سوزی جنگلها و... همه و همه به آسیب دیدن بخش کشاورزی، ماهیگیری و... منطقه کمک کرد. این مهم به نوبه خود باعث کاهش درآمدها، افزایش بیکاری و در مجموع وارد آمدن فشارهای اقتصادی بر اقتصاد کشورهای منطقه شد از دید دراوگن، اگرچه بعضی از مشکلات یاد شده ناشی از وقایع و حوادث طبیعی بوده است، بهره‌برداری بی‌رویه شرکت‌های چندملیتی از منابع طبیعی کشورهای منطقه یک عنصر مهم در این زمینه به شمار می‌رود. از دید راگن، جهانی شدن به شرکت‌های چندملیتی امکان داده است تا براحتی به کشورهای مختلف حرکت کنند و چون انگیزه اصلی این شرکتها «سود» است، هیچ توجهی به طبیعت و منابع زیست محیطی کشور مقیم ندارند^(۱۵).

ج) رویکرد سوم: اقتصاد سیاسی بین‌المللی

این رویکرد از نگاهی کاملاً متفاوت به بحران مالی ۱۹۹۷ آسیا نگریسته است. از این دیدگاه، آنچه در سال ۱۹۹۷ در آسیا اتفاق افتاد یک ضربه شدید از سوی اقتصاد سرمایه‌داری غرب بر اقتصاد سرمایه‌داری آسیا بود. این دیدگاه معتقد است الگوهای توسعه اقتصادی در نظام سرمایه‌داری متفاوت است. اما دو تا از رایجترین آنها عبارت است از الگوی توسعه اقتصاد آسیایی که از مدل ژاپن پیروی، و الگوی توسعه غربی که از مدل امریکا پیروی می‌کند^(۱۶). وقتی از آسیا سخن می‌رانیم بیشتر سه منطقه جغرافیایی جنوب آسیا، جنوب شرق آسیا و شرق آسیا مدنظر است.

الف) الگوی توسعه اقتصادی ژاپن: این الگو بر این اعتقاد استوار است که رهبران سیاسی (دولت) باید نقش فعال و مستقیمی را در بازار آزاد برای اطمینان از رشد سریع و اشتغال در حد بالا ایفا کنند. طرفداران این الگو، چنین نقشی را برای سلامت اقتصادی بویژه در کشورهای جهان سوم ضروری می‌دانند. استدلال طرفداران این الگو این است که سیاستگذاران می‌توانند با مداخله خود، سرمایه‌گذاری را به سوی بخشهای با رشد زیاد هدایت کنند^(۱۷). علاوه بر این، وضعیت اقتصاد در حال رشد کشورهای آسیایی به گونه‌ای است که حمایت از صنایع داخلی در مقابل رقبای خارجی را اقتضا می‌کند؛ چرا که در غیر این صورت صنایع نوپای داخلی در مقابل رقبای قدرتمند خارجی خود ناکام خواهند ماند. آنچه در عمل به اثبات رسیده این است که الگوی توسعه آسیایی توانسته است کشورهای آسیایی را در حدقابل قبولی به توسعه برساند و به اقتصادی قوی و پویا در این کشور انجامیده است. در کره جنوبی ۳۰ شرکت مختلط بزرگ که اصطلاحاً چائبولز* خوانده می‌شوند بر بخش خصوصی کشور نظارت دارند. دولت کره جنوبی دائماً بر بانکهای این کشور برای اعطای وامهای کم بهره به این شرکتها فشار می‌آورد و

این شرکتها نیز در پرتوی این حمایتها موفق شده‌اند به بعضی از موفقترین شرکتهای جهان مبدل شوند.

در هر حال آنچه طی دهه‌های اخیر به معجزه آسیایی شهرت یافت، چیزی نبود جز در پیش گرفتن الگوی توسعه آسیایی که ترقی و رونق اقتصادی کشورهای این منطقه را فراهم کرد. پس از به کارگیری این الگوی توسعه بود که کشورهای آسیایی توانستند از فقر شدید رهایی یابند و به یکی از قویترین اقتصادهای جهان تبدیل شوند، به عنوان مثال کره جنوبی، پس از یک جنگ سخت با کره شمالی در سال ۱۹۵۳ بشدت ضعیف و فقیر شد. اما همین کشور بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۹۰ به یازدهمین اقتصاد برتر جهان تبدیل شد و کشورهایی نظیر آرژانتین و برزیل را که مدتها قبل برنامه‌های توسعه‌ای خود را آغاز کرده بودند، پشت سر گذاشت. بسیاری دیگر از کشورهای آسیایی نظیر هنگ کنگ، تایوان، سنگاپور، مالزی، تایلند و اندونزی وضعیت نسبتاً مشابهی پیدا کردند^(۱۸).

ب) الگوی اقتصادی امریکا: این الگو که به الگوی توسعه اقتصادی غربی نیز معروف است بشدت مخالف مداخله دولت در اقتصاد است و عمدتاً برای قطعی کردن روند توسعه اقتصادی کشور به بازار آزاد تکیه می‌کند. طرفداران این الگو معتقدند اگر به روشهای طبیعی بازار اجازه داده شود کارکرد خود را انجام دهد، بحرانهای اقتصادی نظیر بحرانهای آسیای جنوب شرقی در سال ۱۹۹۷ اتفاق نمی‌افتاد. طرفداران این دیدگاه پیاده کردن صریح دستورها و مقررات صندوق بین‌المللی پول را عامل نجات کشورها از بحران و تضمین توسعه اقتصادی آنها قلمداد می‌کند^(۱۹).

به هر حال الگوی توسعه اقتصادی آسیایی و الگوی توسعه اقتصادی غربی هر کدام دارای خصائص و ویژگیهای خاص خود است. با این حال، هریک دارای نقاط ضعف و نقاط قوت نیز هست. اما مسأله این است که الگوی توسعه آسیایی برای کشورهای منطقه جواب مثبت داد. همان گونه که گفته شد این الگو، توانست کشورهای آسیایی را به

رشدی در حد معجزه برساند. بخشی از دلایل و علل بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷ از همین جا آغاز می‌شود. نویسنده مقاله «مسائل و مباحثات بحران اقتصادی آسیا» می‌نویسد: معجزه آسیا که در شکل رشد و توسعه اقتصادی شگفت‌انگیز این منطقه نمایان شد، دولت امریکا و اقتصاددانان امریکایی را به ترس و حیرت واداشت. زیرا ممالک آسیایی بویژه از دهه ۱۹۸۰ میلادی به بعد رقابت جدی را با امریکا شروع کردند و نتیجه این رقابت، عقب نشینی امریکا در شکل کسری تجاری در مقابل آسیا بود. از دید نویسنده مقاله، ژاپن، که هم‌اکنون دومین قدرت بزرگ اقتصادی جهان است، طی سالهای اخیر تعدیهای شدیدی نسبت به امریکا بویژه در بخش کشاورزی، دستگاه‌های الکترونیکی و اتومبیل صورت داده است. حرکت شتابان آسیا و مبهوت ماندن امریکایی‌ها در مقابل این روند باعث شد حتی کنگره امریکا دولت این کشور را به اتخاذ سیاستهای تنبیهی علیه آسیایی‌ها و در پیش گرفتن سیاستهای حمایت‌گرایانه از صنایع داخلی وادار سازد. اما این بخشی از سیاستهای امریکا برای متزلزل ساختن بنیانهای اقتصادی آسیا بود؛ بنیانهایی که نوپا بود و امکان آسیب پذیری آنها نیز وجود داشت (۲۰).

امریکایی‌ها از چند زاویه، الگوی توسعه آسیایی را مورد حمله قرار دادند تا از پیشی گرفتن اقتصاد آسیا جلوگیری به عمل آورند. در ابتدای امر، امریکایی‌ها اعلام کردند که اگرچه رشد شتابان اقتصاد آسیا قابل تحسین است، این الگوی رشد به وضعیت حقوق بشر توجهی ندارد. در واقع امریکایی‌ها قصد داشتند با نشان دادن حسن نیت ظاهری نسبت به توسعه آسیا بطور غیرمستقیم این الگوی توسعه موفق را محدود کنند. از دید امریکایی‌ها در کشورهای آسیایی، حکومت‌های اقتدارگرا قدرت را به دست گرفته‌اند که مخالفان سیاسی را سرکوب می‌کنند؛ آزادیهای فردی را تضمین نمی‌کنند؛ به اتحادیه‌های کارگری اجازه فعالیت نمی‌دهند؛ دستمزد کم به کارگران پرداخت می‌کنند؛

ساعاتی اضافی از کارگران کار می‌کشند و... در واقع از دید امریکایی‌ها، الگوی توسعه اقتصادی آسیا، رشد اقتصادی را به قیمت نقض حقوق بشر تضمین کرده و لذا این شیوه از نظر امریکایی‌ها محکوم و قابل سرزنش است^(۳۱).

نکته جالب این است که امریکایی‌ها در زمانی چنین اظهارنظرهایی را مطرح می‌کردند که آسیا به همراه تحولات اقتصادی، تحولات سیاسی را به خود دیده بود. برخی از قدرتهای اقتصادی آسیا مثل ژاپن، تایوان و کره جنوبی دارای سازمانهای نسبتاً قوی دمکراتیک بودند و از قضا اتحادیه‌های کارگری جزو فعالترین آنها بود. علاوه بر این الگوی توسعه اقتصادی آسیا که باعث جذب سرمایه‌گذاریهای خارجی کلان شده بود، بتدریج استانداردهای زندگی شهروندان کشورهای آسیا را به سطح بالایی ارتقا داده بود و حقوق کارگران روزبه روز افزایش می‌یافت. در واقع و آن گونه که الگوی توسعه اقتصادی آسیا اقتضا می‌کرد، همه چیز به آرامی، مطمئن و باثبات پیش می‌رفت. بنابراین این انتقاد امریکا، که توسعه اقتصاد آسیا به قیمت نقض حقوق بشر تمام شده است، در محافل سیاسی، اقتصادی و حتی در سطح افکار عمومی کشورهای منطقه خریداری نداشت. برای شهروندان آسیایی آنچه در درجه اول اهمیت قرار داشت، محسوس بودن تأثیر رشد اقتصادی کشورشان بر زندگی شخصی آنها بود که این مهم در پرتو الگوی توسعه آسیایی حاصل شده بود. خلاصه کلام اینکه انتقاد امریکایی‌ها جنبه علمی نداشت بلکه بیشتر از دید سیاسی و با هدف تأخر در رشد و توسعه اقتصادی آسیا مطرح می‌شد. با توجه به این واقعیت بود که برخی تحلیلگران اقتصادی نسبت به این موضوع هشدار می‌دادند که قصد امریکا از اعمال فشار بر اقتصاد آسیا، تحمیل کاپیتالیسم به شیوه غربی بر کشورهای آسیایی است. اعمال این شیوه از کاپیتالیسم اوضاع را به زیان آسیا و به نفع غرب بویژه امریکا تغییر خواهد داد. این تحلیلگران تأکید داشتند که شیوه اقتصاد آسیایی به رغم همه نقائص و کمبودهایش توانسته است کشورهای این

منطقه را به رشد چشمگیری برساند. از این رو هرگونه انحراف از این شیوه می‌تواند نتیجه عکس به همراه داشته باشد.

کوین واتکینز* مشاور سیاسی ارشد آکسفام، که یک نهاد توسعه‌ای غیردولتی است، اذعان می‌کند که اصلاحات بازار آزاد که توسط امریکا و صندوق بین‌المللی پول بر آسیا تحمیل می‌شود، موفقیت‌های اقتصادی این قاره را در معرض خطر قرار می‌دهد. از نظر واتکینز، آنچه آسیای شرق و جنوب شرقی را از دیگر بخش‌های اقتصادی جهان متمایز کرده، توانایی کشورهای آن برای ایجاد رشد اقتصادی به همراه عدالت بوده است. سیاست‌های صندوق می‌تواند این ویژگی برجسته را تهدید کند. در آن صورت کشورهای آسیایی ممکن است رشد اقتصادی داشته باشند اما همراه با فقر مستمر، درست مثل بسیاری از کشورهای که الگوی رشد اقتصادی امریکا را پیشه کرده‌اند. از نظر مشاوره سیاسی ارشد آکسفام برخلاف امریکا و دیگر کشورهای صنعتی غربی، آسیا قادر بوده است رشد صنعتی و اقتصادی سریعی را بدون کاهش دستمزدها و شکل‌گیری طبقه فقیر و بیکار آغاز کند. واتکینز هشدار می‌دهد که هرگونه تغییر و دگرگونی ناگهانی در الگوی توسعه آسیایی به ویژه اگر این دگرگونی در شکل تحمیل کاپیتالیزم غربی بازار آزاد به جای الگوی توسعه آسیایی باشد، نه تنها بهبودی در اوضاع اقتصادی آسیا حاصل نخواهد کرد بلکه به فروپاشی اقتصاد آسیا منجر خواهد شد^(۲۲). «والدن بلو»** در مقاله‌ای به نام «اقتصادهای معجزه‌ای آسیا در بحران» می‌نویسد: سیستم اقتصادی آسیا عنصر اصلی در موفقیت این قاره بوده است. بنابراین برخلاف نظر امریکایی‌ها که معتقدند این الگوی توسعه باید بکلی کنار گذاشته شود، فقط کافی است از طریق اصلاحات، ضعف‌های آن را برطرف کرد. «والدن بلو» بر این عقیده است که حذف نظارت دولت بر بخش‌های مالی و بانکداری در برخی از اقتصادهای آسیا در دهه

۱۹۸۰ باعث بروز فسادهای گسترده شد و نظارت دولت را بر کارهای شرکتهای تجاری تضعیف نمود و جالب اینکه یکی از ریشه‌های بحران اقتصادی ۱۹۹۷ نیز همین عامل بوده است. بنابراین گوش دادن به توصیه‌های صندوق پول می‌تواند فساد دهه ۱۹۸۰ را به شکل حادثه‌تری به جامعه اقتصادی آسیا بازگرداند. این درحالی است که دولتهای آسیایی باید به حضور فعال خود در بازار ادامه دهند منتها آنها باید نقش مسئولانه‌تری به عهده گیرند (۲۳).

«سایتا گابریل» در مقاله‌ای با عنوان «پایان جنگ سرد و بحران آسیا» دیدگاه «والدن بلو» را به نوع دیگری تأیید می‌کند. گابریل می‌نویسد: در تحلیل بحران مالی آسیا گفته شده است که کاهش ارزش پول رایج، بدهی مفرط بخش خصوصی، سرمایه داری مبتنی بر فامیل بازی، ساختارهای صنعتی انحصاری، عدم شفافیت، عدم مسئولیت، عدم انعطاف، بازارهای بسته، سطح بالای فساد و نظام سیاسی غیردمکراتیک علت بحران مالی آسیا بوده است اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که این مسائل در سالهای قبل از بحران در حد شدیدتری نیز وجود داشت اما چرا بحران مالی آسیا در این مقطع زمانی اتفاق افتاد. (۲۴)

گابریل می‌گوید ریشه کار را باید در آنچه سرمایه‌داری غربی* نامیده می‌شود جستجو کرد. از دید گابریل، سرمایه‌داری، آن گونه که بعضی از مفسران اجتماعی اعتقاد دارند، تغییر نکرده است. چه در گذشته و چه در حال حاضر بر پایه به کارگیری سرمایه با هدف ایجاد سود از دسترنج کارگران شکل گرفته است:

«از زمان دوره بردگی و استعمار، سرمایه جهان در کشورهای غربی و بویژه امریکا و اروپای غربی متمرکز شده است. این تمرکز سرمایه، بازتاب نقش دلار امریکا بویژه به عنوان یک میانجی بین‌المللی مبادله و معیار سنجش ارزشها است. تمام کشور درصدد

دسترسی به بهره‌های پیشرفت تکنولوژیکی معاصر (تکنولوژی برتر) و نیز بسیاری از محصولات اساسی مثل نفت هستند. برای رسیدن به این مهم باید به شکل خاصی از سرمایه در شکل دلار دسترسی پیدا کنند. رقابت برای دسترسی به دلار باعث رقابت بین کشورها می‌شود. هرکس به دلار بیشتری دست یابد به مواد خام و تکنولوژی بیشتری دست می‌یابد. اینها از الزامات رقابت در اقتصاد جهانی است. مسأله در اینجاست که دلار اکنون به ابزاری در دست کشورهای قدرتمند برای تحت تأثیر قرار دادن کشورها قرار گرفته است و دستکاری آن در کشورهای آسیایی مهمترین عامل بروز بحران مالی بود (۲۵).

ج) نقش جرج سروس در جدال دو مکتب آسیایی و امریکایی: جرج سروس یک فرد یهودی مذهب، لهستانی الاصل و اکنون نیز تبعه امریکا، و میلیاردری است که حوزه فعالیت او بیشتر در بازارهای بورس و ارز است. جرج سروس تقریباً با تمام نهادهای مالی جهانی و نیز بیشتر سرمایه داران جهان ارتباط نزدیک دارد. سروس در عین حال اندیشمند سیاسی نیز هست. «صندوق جامعه باز»، که به تأسی از کارل پوپر و در سال ۱۹۷۹ تأسیس شد، بیانگر دیدگاه سیاسی جرج سروس است. صندوق جامعه باز اکنون تغییر نام داده دارای ۲۴ شعبه در اروپای شرقی، آسیا و امریکای لاتین است. جرج سروس، فعال حقوق بشری نیز به حساب می‌آید و به همین دلیل او دارای بنیاد دیدبان حقوق بشر است که اصطلاحاً «چارتر ۷۷» خوانده می‌شود. این بنیاد ارتباط نزدیکی با مجمع شهروندی و عنو بین الملل دارد.

در مجموع صبغه سیاسی، اقتصادی و حقوقی جرج سروس در کنار سرمایه مالی عظیم، باعث شده است تا او یک چهره مطرح و تأثیرگذار در اقتصاد سیاسی بین الملل باشد. از این دیدگاه، نگاه جرج سروس به جهان در این جمله قابل تلخیص است: «کشورهایی که با جهانی شدن و تجارت آزاد مخالفند، دارای نظام سیاسی بسته و ناقص

حقوق بشرند^(۲۶). بدین ترتیب قضاوت جرج سروس در مورد بسته بودن نظام سیاسی کشورها و یا ناقض حقوق بشر بودن آنها به این بستگی دارد که آنها تا چه حد با جهانی شدن و تجارت آزاد (الگوی توسعه امریکایی) مخالفند. طبیعی است کشورهایی که در مسیر خلاف ایده جرج سروس قرار گیرند با ابزار مالی جرج سروس روبه‌رو خواهند شد. این موضوع از آن نظر حائز اهمیت است که یک شبکه مالی سری نیز در پشت سر جرج سروس قرار دارد که از اشراف زادگان و خانواده‌های پادشاهی اروپایی (الیگارش‌های اروپای غربی) تشکیل شده و مرکز آن در لندن است^(۲۷). نکته مهم دیگر اینکه جرج سروس که اصطلاحاً پول داغ* خوانده می‌شود یک ابزار مهم برای اسرائیل نیز محسوب می‌شود^(۲۸).

در هر حال، اولین کسی که جورج سروس را متهم کرد که در بازار مالی آسیا اختلال ایجاد کرده است، مهاتیر محمد، نخست‌وزیر مالزی بود. او هم در اجلاس سران «آسه‌آن» در اواخر ژوئای ۱۹۹۷ و هم در اجلاس مشترک صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در هنگ‌کنگ در سپتامبر ۱۹۹۷ اظهار داشت کسانی مثل جرج سروس علیه بازارهای در حال رشد آسیا توطئه می‌کنند. وی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را نیز متهم کرد که از سروس حمایت می‌کنند^(۲۹). در پی آن، بعضی از سران تایوان و کره جنوبی بدون اینکه از جرج سروس نام ببرند، اعلام کردند بعضی از نیروهای بازار که غیرقابل کنترل و پیش‌بینی هستند در تشدید بحران مالی آسیا نقش دارند. آنها اشاره کردند کسانی هستند که از طریق جریانات سری الکترونیکی، پول خود را از کشورهای آسیا خارج می‌کنند. مدتی بعد، یک کمیسیون امنیتی در تایوان اعلام کرد براساس تحقیقات به عمل آمده، جرج سروس در بحران مالی آسیا نقش کلیدی داشته است^(۳۰). پائول بلاستین در مطالبی به نقل از مهاتیر محمد نوشته است: کشورهای آسیای

جنوب شرقی ۳۰ تا ۴۰ سال کار کردند تا به درجه امیدوار کننده‌ای از رشد و توسعه رسیدند، اما این تلاش چهل ساله، ظرف دو هفته توسط یک میلیارد امریکایی فرو می‌پاشد. از دیدگاه بلاستین حق با مهاتیر محمد است زیرا جهانی شدن اقتصاد و بویژه کامپیوتری شدن بازارهای مالی سبب شده است صاحبان سرمایه در یک لحظه مقدار قابل توجهی از پول خود را خارج کنند و این عمل، همچون زمین لرزه‌ای، یک منطقه را به لحاظ اقتصادی تخریب می‌کند. پائول بلاستین می‌گوید بدترین وضعیت این است که نه در حالت طبیعی بلکه با هدف تنبیه، بعضی از کشورها یا افراد پولدار بخواهند کشورهای ضعیف را آزار دهند^(۳۱).

«هاریش مهتا»، نیز در تأیید اظهارات مهاتیر محمد می‌گوید: جرج سروس در منطقه آسیای جنوب شرقی حدود ۱۰ تا ۱۲ میلیارد دلار سرمایه دارد و از آن به عنوان ابزاری برای تنبیه آسیا استفاده می‌کند. از دید «هاریش مهتا»، علاوه بر سناریوهای مختلفی که در مورد عملکرد منفی سروس نسبت به اقتصاد آسیا مطرح است، خشم سروس و امریکا از پذیرش کشور میانمار توسط اعضای آسه‌آن، علت اصلی توسل جرج سروس به تنبیه کشورهای آسیایی بود^(۳۲).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

نتیجه گیری

اگر به آنچه در خلال این مقاله بحث شد، دقت کرده باشیم به نوعی ردپای عوامل خارجی را در وقوع بحران مالی آسیا شاهد هستیم. همانگونه که ملاحظه شد، نقش عوامل خارجی بطور آگاهانه (نقش جرج سروس) و ناآگاهانه (وامهای کوتاه مدت خارجی) آثار خود را بر اقتصاد آسیای جنوب شرقی و شرق آسیا برجای گذاشته است. در میان عوامل خارجی نقش یک عنصر پررنگتر به نظر می‌رسید و آن رقابتی است که بین دو نوع الگوی توسعه اقتصادی سرمایه‌داری (ژاپن محور و امریکا محور) وجود دارد.

تلاش امریکا برای مهار الگوی توسعه اقتصادی آسیا، که بر پایه الگوی سرمایه‌داری ژاپن استوار است، بیانگر این است که احساس تهدید امریکا از ناحیه کشورهای در حال رشد آسیا از ناحیه اقتصاد است و یا لاقفل اگر چنین نباشد، حداقل قضاوت این خواهد بود که بگوئیم امریکا از ابزار اقتصادی برای بعضی از تسویه حسابهای سیاسی و نظامی استفاده می‌کند. اما نکات آموزنده بحران مالی شرق آسیا به شرحی که گذشت برای جمهوری اسلامی ایران فوق العاده اهمیت دارد. جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر چشم‌انداز توسعه ۲۰ ساله را بر خود ترسیم کرده است و در این زمینه طرحها و برنامه‌هایی دارد. علاوه بر این جمهوری اسلامی ایران از نظر اقتصاد با جهانی متغیر روبه‌روست و اگر قواعد آن بخوبی درک نشود، آسیب‌پذیریهای زیاد خواهد بود. بدین ترتیب توجه به نوع الگوی توسعه اقتصادی و منافع و مضار هر یک از این الگوها نیز برای جمهوری اسلامی ایران اهمیت دارد. اگرچه این مقاله ارتباط مستقیم با جایگاه اقتصادی، الگوی اقتصادی و سیاستهای اقتصادی جمهوری اسلامی ایران ندارد، سراسر آن حاوی درسهای آموزنده برای دستگاه تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران است.

یادداشتها و منابع

- 1- Issues and controversies: "Asia's Economic crisis", March 20, 1998 (Issues and Controversies on File. htm)
- 2- Eugene Lindon, "How to kill A Tiger", Times magazine, Asia, November 3, 1997, No. 150.p.18.
- 3- Issues and Controversies (Ibid).
- 4- Ibid
- 5- Paul krugman, "What Happened to Asia?" (asia 20% crisis\Disinter. htm).
- ۶- وحید کیوان؛ افسانه زدایی و ببرهای آسیایی، فرهنگ و توسعه، شماره ۳۳-۳۴، ص ۳۶.
- 7- Henry Rosemont, "Whither Asia's Economics?" (http://zena.securforum.com/znet/zmag/zarticle.Cfm?Url=articles/rosemont_may_98.htm)

۸- وحید کیوان، پیشین.

۹- تیموتی لین، بحران مالی آسیا و آموزه‌های آن؛ ترجمه فرم هاشمی، حیات نو، دوازدهم مرداد ۱۳۷۹.

10- Issues and Controversies (Ibid)

11- FRBSF: Economic letter what caused East Asia's Financial crisis, 8,7,1998.

۱۲- وحید کیوان، پیشین.

13- Shane Watson, East Asia, 1997: Avoidable or Inevitable? US. Canaba Fulbright Program.

14- Henry C.K.Liu, The dangers derivatives, Asiatimes online , May 23, 2002.

15- Peter Dauvergne, Globalization, Asia 1997 Finacial Crisis and Environmental Chang, Paper on Demostic Environmental International Studies Association 41 st Annual contenvion, Los Angeles, CA, Match 14-18, 2000.

16- Issues and Controversies, Ibid.

17- Ibid.

18- Ibid.

19- Ibid.

20- Ibid.

21- Ibid.

22- Ibid.

23- Walden Bello, "The End of the Asia M erache" the nation, jan 12/19, 7998, p. 16.

24- Staya j. Gabriel, "the End of the cold war and the crisis in Asia", Economics, Pepartmant.

25- Ibid.

26- Peter Myers, "George Soros as Rothschild Agent", Executive Intelegence Review, Special Report 1997.

27- William Engdahl, "the true story of Soros the Golem" In Executive intelegence Review, Special Report, Appril 1997.

28- Ibid.

29- Gail. G.Billington and cynthia Rush, Seros's Financial Warfar is under increasing Investigation (Asia Crisis / Soros' Role in Capitalism).

30- Ibid.

31- P

32- Hrish Mehta, " George Soros private Agenda" ([http:// 207. 228.18.12./ magazine/ busibar. Htm.](http://207.228.18.12/magazine/busibar.Htm))





پښتونستان ښار
پښتونستان ښار
پښتونستان ښار